

دوستی بدخشی

شاعر گمنامی که در حدود چهار صد و چند سال قبل در محیط ادب برور و شعر دوست بدخشان میزیست در خانه یکی از افاضل بدخشان با برصه وجود گذاشت. اسمش را نظر به ادعائیکه خودش در یک قطعه بیان کرده است دوستان (دوست محمد) نهادند تاریخ تولد او را تولد دوست که سال ۹۱۰ هجری قمری باشد یا فتند، چنانچه گوید:

چو بنده یافت تولد ز مادر ایام زمانه گفت که افتاد مغز دور از پوست
زدوستی همه گفتند دوست نامم را که طفل اگر چه نه نیکوست در نظر نیکوست
بد رعزیمت تاریخ کرد و گفت خرد چو دوست یافت تولد بگو تولد دوست
همچنانکه شهرت مکمل و چگونگی زندگی خود دوستی، طوریکه لازم است
بدست نیامد و فقط از روی دیوان شعری که با احتمال میتوان گفت یگانه
وقد یمترین نسخه اشعارش باشد درست است و ازین جز چند نکته محدود نمیشود که
از سیر زندگی اش آگاهی و اطلاع حاصل کرده از احوال سائر اعضای فامیل
وی مخصوصاً پدرش هم هیچ معلوماتی در دست نیست تنها تذکره ای که از وی بصورت
نهایت مختصر بیان میکند مجمع الفضلای مولا نسا بقائمی است که او را بدخشی
و از شاگردان قدسی حصار (۱) میخواند.

(۱) درین جا لازم می آید متذکر شویم که قدسی حصار از شاگردان جامی بوده در زمان
وی میزیست و از شعرایست که معاقبتش ویرا جاهلی ثانی خوانده اند گرچه اشعارش
بکثرت پیدا نمیشود ولی آنچه در تذکره ها موجود است معرف خوبی ذوق و قریحه وی
میتواند بود. اکثر تذکره نگاران هندی غزل معروف نعتیه قدسی حصار را قدسی شیرازی
متوفی (۱۰۵۰ هـ) نسبت داده بناام وی درج کرده اند و مطلع آن غزل این است،
مرحبا سید مکی مدنی العربی دل و جان باد فدایت چه عجب خوش لقبی

بقائی در صفحه ۶۳ نسخه خطی (۱) از دوستی بدین ترتیب ذکر میکنند. دوستی بدخشی است در حصار نشو و نما یافته شاگرد مولانا قدسی است این مطلع ویراسته است: ز اهل حسن ترا دلربایی دیگر است مه جمال تر از روشنائی دیگر است (۲) به این ترتیب وی در بدخشان تولد یافته و بعد در حصار رفته و تحصیلات خود را نزد قدسی حصار فری گرفته است بناً بالواسطه بشاگردی جامی میرسد.

دوستی پس از چندی ترک موطن و مولد گفت بسیر و سیاحت اطراف و اکناف برآمده به ماوراءالنهر، هند، خراسان و عربستان سفر کرده است چنانچه در اکثر غزلیات خود از مهرویان و دلربایان محیط‌های مختلف ذکر و توصیف کرده است مثلاً در ابیات ذیل میگوید:

تنگار من که بحسن آفتاب گجرات است روده گوی صفا از بتان بوجه حسن

شیرین لبان هند که جانم فدای شان مرزوم ندیده دیده مردم درای شان از بار احمد آبادی و شیرین طلعتان آن در بیت ذیل چنین یاد میکند:

ز شیرین طلعتی مشهور شوای دل بفرهادی که گشتی میتلای شوخ چشم احمد آبادی از لطافت‌های باخوبان خراسان چنین تذکر میدهد:

زهی لطف لطافت‌های خوبان خراسانی

که مهرویان هندی عاریند از شیوه باری

از ندانستن زبان گجراتی که نتوانسته است بیار خود طور لازم درد دل و اظهار احساسات کند چنین شکایت میکند:

بیار خویش چسان درد دل کند یارب چون کسی که نداند زبان گجراتی

از لاهور و سند چنین ذکر میکند:

لاهوریم خطاب گراز سند شد سزااست کز اختلاط خسرو لاهور مانده ام

همچنان یک قطعه در موضوع رفتن به هند دارد و هم در یک قطعه دیگر در یک بیت

از سینا تحت رابع مسکون و رفتن به هند ذکر و شکایت کرده میگوید: (۱)

بپای سعی سفر کرد رابع مسکون ز رفیق لطف خداوند و عون او همراهم

میان سی و چهل ز انقلاب دنی دوزن چهرنجا که کشیدم ز هند خانه سیه

(۱) این نسخه نزد یکی از دوستان من موجود است. اندک تفاوتی (۱۰۵/۸) یافته

(۲) فزل در صفحه ۲۴ کتاب موضوع بحث است رج استاره به خط اولین ابجد

درین قطعه میگوید :

چو دوستی سوی هند رفت آنکوازی بی مال
غریب نیست گرش رنج و یأس پیش آمد
هنوز کام دل او ندید لذت نوش
ز روز گار بجا نش هزار نیش آمد
بداد نقد جوانی ز کف زهی خسران
که پیرو مفلس وی زربه ملک خویش آمد
زرسفید چو بردش سوی زمین سیاه
سیاه روی شد اما سفید ریش آمد
معلوم است که از سفر هند چندان دل خوشی نداشته و به تکلیف و رنج در آنجا زندگی بسر میبرد و هم مدت هادر آن دیار مانده و باز به وطن خویش عودت کرده است .
درد یوان موجود از قصیده و قطعات مدحیه در باره اشخاص هیچ ذکری نیست
تنها در غزلی از یک نفر شیخ که عبدلوهاب (۱) نام داشته توصیف کرده است که مطلع آن چنین میباشد :

از سعادت مندی کونین بارا کامیاب
شیخ عالیقدر رفعت منزلت عبدالوهاب
دیوان موجود حاوی غزلیات مردف از الف تا (ی) است و باعیات و قطعات را دارا میباشد
در وسط کتاب چند جامدین ترتیب از ردیف نون بین صفحه ۹۱۳ و ۱۴۰ از ردیف ه
بین ص ۱۶۱-۱۶۳ از قطعات بین ۱۷۳-۱۷۴ از باعیات بین ص ۱۸۵-۱۸۶ افتیده دارد
دو مخمس نیز بر غزلیات مولانا عبدالرحمن جامی دارد .

دوستی در اشعار خود خویش را همبایه خسرو، و حسن دهلوی قرار داده -
ادعای بزرگی مکرراً درین زمینه نموده است که البته موضوع بر مردم سخن فهم
واضح است مثلاً : در ایات ذیل چنین از سخن دردی و کلام بلند خود حرف میزند:
در هند دوستی زده ای کوس خسروی
از زبر خاک گویدت احسن حسن هنوز

* * *

خسرو و کشور سخن از کرم الهیم
غلغله سخنوری نوبت باد شاهیم

* * *

مین سلیمان کشور سخنم
دهن تنگت یار خاتم مین

(۱) محتمل است این شیخ عبدالاهاب - عبدلوهاب بخاری که اولاده سید جلال بخاری بزرگ
است و در زمان سکندراودی به هند رفته و مدت هادر آنجا گذرانید و در سال ۹۳۲ ه
وفات کرده است، باشد. همچنین بعید نیست که شیخ عبدلوهاب متقی برهان پوری
که در سنه ۹۶۳ به مکه رفته و با شیخ عبدالحق دهلوی مصاحبت داشته است
ممدوح دوستی بوده باشد .

د رین بیت دوستی خود را الملع الاشعار میخواند:

دوستی شد الملع الا شعار رد ر نظم خطاب

بسکه دایم ذکر آن کان ملاحظ میکنم

ر سید نظم خوش دوستی بعد کمال

حدیث خسروو ذکر حسن نخواهد کرد

این نظم اگر بپند رود از تود دوستی خسرو جدا حدیث تو گوید حسن جدا

* * *

گر فته ماك سخنر امنم بتیغ زبان کسبیکه تیغ کشد کیست در برابر من

* * *

نکته: انا نندرو گفتار من حیران رمن ماند ه حیران لب لعل سخن گوی توام

* * *

دیوان موجود که حاوی دو هزار و چند بیت است مشتمل از ۲۴۹ غزل ۵۳ رباعی ، ۸ قطعه و دو منخس میباشد .

حددا کثرا بیات غزلها روازده و حددا قل آن پنج است . در هر صفحه که بصورت بیاضی به عمل آمده است بصورت اوسط یا زده بیت نوشته شده است . قطع کتاب ؛ جیبی و جدا اول آن طلا در لا جو رد میباشد عنوان این غزلیات و رباعیات و قطعات که کلیه به کلمه ایضا صورت گرفته بر رنگ قرمز میباشد . خط خوش و یک دست نگارش یافته است کتاب بصورت خوب و درست حفاظت نگردیده بنا ، در بعضی صفحات از بی مبالائی اغتشاش هائی در آن رخ داده رنگ و مر کب بر حواشی و گاهی بر متن چکیده و صفحه رانا پاک کرده است . اکثر حواشی با نوشته های ناموزون سیاه شده است . در صفحه هفت کتاب قسمتی از مهر مالکی موجود است که سجع آن عبارت است از (بنده آل محمد باقر سنه ۱۰۸۷) باین اساس کتاب در سنه ۱۰۸۷ بدست محمد باقر نامی بوده که مسلماً باید مدتها قبل ازین تاریخ کتابت آن صورت گرفته باشد .

چون پایان کتاب و ختم آن موجود نیست احتمال دارد ، از آخر کتاب نیز صفحاتی

مساقت شده باشد . آغازش موجود است و باین مطلع حمد به شروع میشود :

ای صبح و شام ذکر تو ورد زبان ما گو یا بر ای تست زبان در دهان ما

دوستی در کشیدن قطعات تاریخی مهارت تمام داشته چنانچه قطعه غرق شدن چین سر خان را در آب سند موزون یافته است :

روز اهل دل اگر چون شب شود نبود عجب کز سپهر معدات خورشید عالم تاب رفت
خاناهای چشم مردم بود ازو همچون صدف از صدف واحسرتا کاخر در نایاب رفت
دور از او در ناله زارند مردم دور نیست بر فلک امشب گراز چشم ملائک خواب رفت

رفت چین ترخان (۱) در آب سند و مسکین دوستی

گفت تا ریخ وفا تش را که چین در آب رفت

این قطعه تاریخی را در موضوع مرگ سه خسرو هند که در یک سال از بین رفته اند خیلی جالب و موزون یافته و آخرین قطعه موجود است که از زندگی دوستی حکایت میکند :

سه خسرو راز وال آمد به یک بار که هند از عدل شان دارالامان بود
یکی محمود شاهنشاه گجرات که همچون دولت خود نو جوان بود
دوم اسلیم شاه سلطان دهلی که در هندوستان صاحب قران بود
سوم آمد نظام الملک بجزری که در ملک کن خسرو نشان بود
ز من تاریخ فوت این سه خسرو چه میبرسی زوال خسرو ان بود

زوال خسروان (۲) = ۹۶۱

(۱) این چین ترخان که بوده است که در آب سند غرق شد بر من مجهول مانند امید است در آینده هويت آن کشف شود و یا کسی از خوانندگان گرامی که او را بشناسند معرفی نمایند .
(۲) مراد سلیم شاه پسر شیر شاه سوریست که صاحب طبقات اکبری گوید : تا در اوایل سال سنه احدی و مستین و تسماعنه . . . در گذشت و مدت ۱۰ سال حکومت کرد . . . و در همین سال - سلطان محمود گجراتی و نظام الملک بجزری نیز وفات یافت و تاریخ این واقعه را (زوال خسروان) یافته اند . همچنین در موضوع قتل سلطان محمود گجراتی که در سنه ۹۴۴ بحکومت رسیده - در صفحه ۹۳۲ طبقات اکبری ذکر گردیده است که به واسطه برهان نام خادم خود در ماه ربیع الاول در شکار گاه به قتل رسیده است و در موضوع قطعه تاریخیه وفات در صفحه ۲۴۱ مینگارند که مدت سلطنت سلطان محمود ۱۸ سال و دو ماه و چند روز بوده بحسب اتفاق اسلام خان ابن شیر خان حاکم دهلی و نظام الملک بجزری حاکم احمد نگر نیز درین سال باجل طبیعی در گذشته و شاعری در تاریخ وفات شان ابن ابیات را در سملک نظم کشیده < قطعه تاریخیه دوستی را - باختلاف دو کلمه (بیک سال) در مصرع اول و (اسلام) خان در مصرع ۶ بیت او بیت عیناً قید کرده است

معلوم است که دوستی در استخراج ماده تاریخ قدرت کافی داشته است چه چند قطعه تاریخی که از او در دست است همه را از اسم موضوع بیرون کرده مثلا در قطعه نامکمل ذیل که قسمت اول آن اقتیده است در موضوع تعمیر شریف مرزا چنین میگوید

ساکنانش تمام حورالعین زان به از باغ عالم آرا شد
نورده گشت همچو خانه چشم تا در او به مردمی و اشد
گفت ادراک سال تاریخش که مکان شریف مرزا شد
شریف مرزا = ۹۴۹

بدین ترتیب چهار قطعه تاریخیه موجود همه از اسم موضوع استخراج شده است (تولد دوست ۹۰۱، چین در آبرفت ۹۵۰، زوال خسروان ۹۶۱ و مکان شریف مرزا ۹۴۹) باید متذکر شد که بین انجام مکتب جامی و آغاز سبک هند یک خلا جد ادبی کوتاهی موجود است درین دوره هر قدر هم شعرائی ظهور کرده اند کمتر توانسته اند موجد کلام بر مایه و گیرنده ای که بعد هادر محیط هند شعرای بزرگ سبک هند بوجود آورده اند بشوند و یا شیوه غزل سرایی مکتب حافظ و سایر شعرای سبک عراقی را که همه اشعارشان پرشور و احساسات با طراوت و تازگی خاصی است زنده نگاه داشته از آن دنبال کنند.

دوستی که نیز درین خلایق ادبی فرار گرفته بود نتوانست از یک طرف خود را به همپایگی کلام استاتید گذشته برساند و از طرف دیگر چون هنر مندان پس نگر و دنباله رو کمتر قدرت آن دارند که ایجاد مکتب جدید و شیوه تازه نمایند لہذاوی نیز از لحاظ سبک ادبی مکتب غیر قابل اعتنای را حاویست که بسیاری از شعرائی فارسی زبان این دور را میباشند. اینقدر نیز باید تذکر داد که هر چه و مرج و جنگهای متوالی و ممتدی که درین زمان در محیط افغانستان جریان داشت علت بزرگ سقوط ادب این دور را بار آورده است و البته توضیح مفصل آن مقالته علیحدہ را ایجاب میکند. دوستی دور با عی سرائی بیشتر شیوه خیام را پسندیده درین رشته از وی پیروی کرده است:

مابارخ آن شمع دل افروز خوشیم پیوسته از و بگریه و سوز خوشیم
امروز که خوش میگردد خوشحالیم خوش نیت حدایت ری که امروز خوشیم

روزی فلکم بچرخ فیروزه کشد ر وز گرم ز مفلسی موزه کشد
 با این همه غم نیست که فیاض ازل از خو ان عطا روزی هر روزه کشد

*

از شیوه زهد می پرستی بهتر و ز مرتبه بلند پستی بهتر
 در مذهب عاشقی پرستیدن بت بسیار بود ز خود پرستی بهتر

غزل

باز دل در خم گیسوی نگاری بستم باز بلبل صفت از تازه بهاری بستم
 مدتی جان و دلم همدم بیدردان بود لله الحمد کزین طائفه بهاری بستم
 غرقه بحر محبت شده ام چون ماهی باز در کام دل انداخته بهاری بستم
 هر که عاشق نبود شیوه او بیکار بست عاشقم عاشقم و در بی کاری بستم
 تارخ و لعل ابتداده نشان از گل و مل در گلستان جهان همچو هزاری بستم
 خاک شو خاک که در راه وفا پستی به که من از خاکم و از خاک هم آری بستم

دوستی ساعد سیمین نگاری بکف آر

که خوشست آنکه دهد دست نگاری بستم

تا مهر تو بسینه من خانه ساخته گنجی مقام درد ل ویرانه ساخته
 آنرا که رفته بود خیال جنون ز سر بازش ز سر هوای تو دیوانه ساخته
 نتوان شد آشنای تو حالا که در پاره پا افان از حجاب عشق تو بیگانه ساخته
 بین کزرد او سبجه چسان شیخ شهر ما گسترده دام شیطنت و دانه ساخته
 رخساره برفروخته آن شمع و هر طرف جان هزار سوخته پر وانه ساخته
 یا نیست در دلت غم ما را سراپتی یاد در دلم هنوز غمت جان ساخته

بشنو بوصف خود سخن دوستی که او

از بهر زیب گوش تو دردانه ساخته

درین سرای سپنجی چو سال عمر به پنج رسید گفت زبان در دهان من ده ده
 میان پنج و ده هم بود آنچنان رفتار که امتیاز نمی کرد پای ره از چه
 زده چون نامه عمرم بدست بیست فتاد شدم ز نیک و بد روز و روزگار آگه
 زیست چون بسوی سی روان شدم بنهار دل از هوای اقا لیم سبعه روی بره

بیای سعی سفر کرد ربع مسکون را رفیق لطف خدا رند و عون او هم ره
میان سی و چهل ز انقلاب دنیی دون چه رنجها که کشیدم ز هند خانه سیه
کنون به پنجه پنجه فتاده ام یارب

پشت عصمت افکن ز پنجه پنجه

از چند بیت قطعه فوق هویدا است که دوستی بعد از سن بیست سالگی به فکر
سیرو سیاحت افتیده ممالکی را که قبلاً تذکار دادیم دیده است و هم سنش
از پنجاه تجاوز نموده .

این بود نوشته مختصری که در باره دیوان دوستی بصورت موجز نگارش یافت و با
نمونه ذیلا شرحیم

رحیم الله رهنورد

ای افتاب یغما ی خلقی نژاده هم ترک ما و روی هم حور ماه زاده
هستی بهر خدمت استاره و نشسته هم در دل نشسته هم پیشم ایستاده
که از من گشایی زان زلفکان بسته که اشک من گشایی زان دولب گشاده
توسیم ساده داری در زیر مشک سوده من لعل سوده دارم بر روی سیم ساده
گری توشادی آرام بارم مبادی شاعری من اسرار بی تو با ده نوشم نوشم مبادی باره
دارم زدست عشقت دودست بر سر و دل بر سر یکی فکنده بردا یکی نهاده
از دیده آبریزم درد فروزم آتش باهر دو چیز هستم خرمن بیاد داده

دیدم بسی عجایب زین طرفه تر ندیدم

چشمی بر آب و آتش بر خرمن اوفتاده

اهیر مهری